

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مبیاد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مبیاد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

غلام جان رحمانی

۹ سپتمبر ۲۰۰۹

## خیانت های مسعود در آستانه سقوط حکومت نجیب و پیامد های خونبار آن برای مردم افغانستان

قیام مردم افغانستان که در آغاز تجاوز روس سرتاسری بود و بدست مردم افغانستان قرار داشت، از کمک های جهان غرب برخوردار نبود. زیرا غرب تصور نمی کرد که مقاومت دلیرانه مردم این سرزمین در برابر ابر قدرت شوروی کاری از پیش برده بتواند، لذا غربی ها تماشای صحنه بودند. لکن مردم افغانستان در یکی دو سال اول مقاومت به جهانیان نشان دادند که اگر مردم یک سرزمین اراده کنند، می توانند بزرگترین قدرت جهان را از پا در آورند. بعد از این آزمایش موفقانه مردم افغانستان، جهان غرب و کشورهای عربی و همسایه در صدد آن شدند تا با کمک های اقتصادی و نظامی سررشته این مقاومت جانبازانه مردم را از دست آنها ببرایند و عده مزدور و نوکر بیگانه را بر مقدرات این جنگ میهنی مسلط بسازند. بنابراین افرادی از قبیل گلبدین، سیاف، ربانی، مزاری، خلیلی، محقق، محسنی و غیره را به زور پول و سلاح بر گرده مردم افغانستان بار کردند. یکی دگر از این مهره های بیگانه که مربوط حزب جمعیت اسلامی بوده و در دامن پاکستان رشد کرده و در آغوش روسها بزرگ شده بود، احمد شاه مسعود است. مسعود با زیرکی فتنه انگیزی که داشت، با حفظ آنکه جمعیت اسلامی ربانی را رهبری می کرد، در ظاهر به پاکستان کمتر تردد داشت، تا روابط آشکار و پیدای او با سازمان جاسوسی نظامی پاکستان (ISI) برملا نگردد. ولی بر همگان معلوم است که مسعود و گلبدین با چند تایی دگر از این قماش بر اثر یک خیانت ملی در سال ۱۹۷۳ از افغانستان به پاکستان گریخته و خود را به سازمان جاسوسی نظامی آن کشور تسلیم کردند. از آن به بعد این فرزندان صدیق سازمان جاسوسی پاکستان کوشش کردند تا به نفع پاکستان در داخل افغانستان فعالیت کنند. چنانکه بعد تر به فرمایش ISI کابل زیبا را در همکاری با یک دگر، به خاک و خون نشانند.

مسعود که در آستانه فروپاشی حکومت نجیب در سال ۱۹۹۲، بر اثر جنگ های داخلی تنظیمی نیروهایش به تحلیل رفته بود، با پرچمی با طرح یک توطئه همکاری را آغاز کرد. دولت نجیب که در سرایش سقوط قرار داشت و به هر خس و خاری دست می انداخت، بر اساس این توطئه، که بعداً خود او را به قربانی گرفت، وسایط تقویت نظامی را از جنوب کشور به شمال انتقال داد تا موضع دوستم را که در آن وقت از طرفداران نجیب بود، تقویت نموده و در مقابل مجاهدین توانائی مقاومت او بیشتر گردد. با این کار دوستم در موقف رهبر ازبکها پف کرده شد و نقاضت های قومی دامن زده شد. در عین زمان حکومت نجیب جمعیت اسلامی ربانی یعنی مسعود را در سمت شمال کمک و تقویه نمود. در این رابطه مسعود توانست با کمک روسها و حکومت نجیب، توسط شورای نظار یک تعداد از رقبای خود را مانند قوماندان سلیم، قوماندان عمر، قوماندان غلام و عده ای دگر را از بین ببرد. باقی قوماندانان را از طریق خدعه و رشوه به طرف خود کشاند. به این ترتیب سمت شمال کشور به کمک روسها و حکومت نجیب به دست دوستم و مسعود افتید. این موفقیت مسعود و دوستم یکی از آرزو ها و پیش شرط های روسها برای زمینه چینی سقوط حکومت نجیب بود تا سمت شمال افغانستان به دست دوستان روسی شان قرار داشته باشد، تا از آن جانب صدمه ای به جمهوریت های آسیائی مزدور روسیه نرسد. در نتیجه مسعود با عده ای از افراد جنایت کار شاخه پرچم مانند فرید مزدک، آصف دلاور، نبی عظیمی و غیره داخل تماس گردیده و نماینده خود دکتر عبدالرحمان را نزد دوستم و پرچمیانی که در حال بریدن از حکومت نجیب بودند، فرستاده با آنها برای احراز قدرت به توافق رسید (تصویر ۱).



**تصویر ۱:** نماینده مسعود داکتر عبدالرحمان با افراد جناح پرچم. از چپ به طرف راست: داکتر عبدالرحمان، جنرال دوستم، جنرال رسول، جنرال مومن، داکتر طرزی و جنرال حلیم در شهر مزار شریف در سال ۱۹۹۲.

مسعود با جنرال حلیم، قوماندان هوایی نجیب الله، و عده دگری از صاحب منصبان بلند پایه حکومت نجیب که خون هزاران افغان را در دامن داشتند، به خاطر گرفتن قدرت سازش نموده و تعهداتی به آنها سپرد. در آستانه سقوط حکومت نجیب، ملل متحد برنامه ای برای انتقال صلح آمیز قدرت به حکومت آینده ترتیب داده بود که اگر آن برنامه تطبیق می شد، احتمال این همه کشت و خون و برادر کشی بسیار تقلیل می یافت. ولی مسعود چون دیوانه قدرت و به جنگ برادر کشی بسیار علاقه مند بود، تقلائی ملل متحد را برای ختم جنگ نقش بر آب کرد و خود را یکه تاز میدان تراشید. و این در حالی بود که قبلاً سازمان جاسوسی پاکستان بنا بر مشوره دین فروشان تنظیمی چهره های اصیل و ملی مقاومت مانند پروفیسور مجروح، داکتر عبدالقیوم رهبر، داکتر لودین و عده ای دگر را قبلاً از بین برده و جاده را برای ترکتازی این احزاب خیانتکار و وابسته آماده کرده بود. در حقیقت امر مقاومت مردم افغانستان با وجود خیانت های این خاینان ملی با شهادت یک و نیم میلیون انسان این سرزمین و با خرابی خانه و کاشانه باشندگان آن در آستانه پیروزی بود که مسعود در همان لحظه حساس این سازش با پرچمی ها و این خیانت بزرگ تاریخی را مرتکب شد که در نتیجه آن تا امروز از پیکر این ملت خون می چکد.

مسعود با لوی درستیز نبی عظیمی، علومی و عده ای دگر از وطنفروشان و جنایتکاران تماس گرفته زمینه حمله به کابل و کسب قدرت سیاسی را آماده ساخت. در آن زمان که مسعود این طرح خاینانه را با شاخه پرچم حزب دیموکرات خلق افغانستان می ریخت، در ذهنش خطور نمی کرد که در اثر خیانات حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک و نیم میلیون انسان به شهادت رسیده و مملکت زار و ویران گردیده است. نه! ابداً نه! زیرا برای مسعود گرفتن قدرت مطرح بود و نه خون های ریخته شده.

بر اساس این توطئه در آستانه سقوط رژیم پوشالی نجیب، پوسته های عسکری دولتی که ساحات وسیعی را زیر کنترل داشتند، با همکاری پرچمیها و مفاهمه با مسعود در اختیار قوماندانان مسعود قرار گرفتند. مسعود جنایتکاران دگری چون سیاف، خلیلی، محقق، مزاری، دوستم و غیره را به دور خود جمع کرد. متعاقب آن شورای نظار که در رأس آن مسعود قرار داشت در جبل السراج با نماینده های دوستم، مولوی منصور، مزاری و نمایندگان حزب خلق شاخه پرچم ملاقات نمود. در این ملاقات فیصله شد که مسعود به حیث رئیس جمهور، مزاری به حیث صدر اعظم و دوستم به حیث وزیر دفاع مقرر شوند. لاکن ISI پاکستان و فرزند نازدانه اش گلبدین حکمتیار از این فیصله آگاه شده و بر آشفته گردیدند و دست بکار شدند. در همین اثناء بود که جنرال یار محمد رئیس خاد نجیب اعلان کرد که حزب وطن (منبعث از حزب دموکراتیک خلق) فیصله کرده تا قدرت را به ائتلاف شمال که مسعود در رأس آن قرار داشت، بدهد. نجیب که از سرنوشت خود آگاهی یافت، رفیع معاون خود را نزد گلبدین فرستاد تا با او وحدت نموده قوت های گلبدین را به طرف کابل سوق دهد. در این معاهده توافق شده بود که چوکی ریاست جمهوری به گلبدین واگذار گردد. وقتی وکیل وزیر خارجه نجیب از این توافق آگاهی پیدا کرد، خود را فوری به جبل السراج رسانیده به مسعود پیوست تا مانع دخول قوت های گلبدین به کابل شود و نگذارد که نیروهای گلبدین با قوت های نظامی نجیب ملحق

شوند. در جلسه جیل السراج بنا بر مشوره پرچمی ها فیصله شد تا حکومت نجیب سقوط داده شود. همان بود که دوستم با طیارات باربری افراد خود را به کابل انتقال داده و میدان هوایی کابل و بگرام را متصرف شد. دکتر عبدالرحمان که به نمایندگی از مسعود از قبل با نمایندگان پرچم در مزار شریف به توافق رسیده بود، در کابل بار دگر با آنها ملاقات کرد. در نتیجه این زد و بندها نقاط سوق الجیشی و مهم کابل توسط افراد نظامی وابسته به پرچمی ها تصرف شد و سرانجام نجیب به دست یاران قدیم و جدید خود به تاریخ هشتم ثور ۱۳۷۱ سقوط کرد و در تعمیر ملل متحد پناهنده گردید. از جانب دگر نیروهای گلبدین با کمک قوت های نجیب داخل کابل و حتی داخل ارگ جمهوری گردیده، سپاهیان تازه دم گلبدین از پکتیا فرا رسیدند و سلاح وزارت داخله را چور کردند. بعد از مارش قوتهای مسعود و پرچمیها به کابل، جنگ بین شورای نظار و حزب اسلامی آغاز گردید و به تعقیب آن جنگ بین حزب وحدت و حزب سیاف در گرفت. در یک معامله سیاسی دوستم، حکمتیار و مزاری باهم متحد شدند و برضد مسعود و متحدینش جنگیدند. پسانتر سیاف، خالص، محمدی و گیلانی وحدت این سه (دوستم، حکمتیار و مزاری) را نفرین کرده و بنیانگذاران آنرا خابین و کافر خواندند. از اینکه دوستم و مسعود به طرفداری حزب وحدت داخل جنگ نشدند، حزب وحدت از ائتلاف بیرون جست. آنگاه شورای نظار و قوای دوستم در قندز و بعض نقاط دگر شمال به جان هم افتیدند.

به هر حال، بعد از سقوط نجیب در ظاهر مجددی رئیس جمهور و مسعود وزیر دفاع مقرر گردید، در حالیکه مجددی هیچ صلاحیتی نداشت و همه قدرت بدست مسعود بود. بعد از سه ماه، به اساس قراردادی که در پاکستان توسط تنظیم های خود فروخته و زیر نظارت دولت پاکستان به امضاء رسیده بود، برهان الدین ربانی به کرسی ریاست جمهوری اجلاس کرد و باز هم مسعود همه کاره بود و مثل گلبدین همیشه در نوکری بیگانگان منجمله پاکستان رو به به خاک افتیده بود. حتی در معاهده خنجان که مسعود با دوستم قرارداد امضاء کرد، جنرال حمیدگل رئیس ISI نیز شرکت داشت. سازمان جاسوسی پاکستان و حکومت پاکستان جلو این تنظیم های خودفروخته را از قبل در دست داشت (تصویر ۲).



تصویر ۲: مسعود و گلبدین زیر فرمان اعراب و پاکستانیها.

مسعود در زمان دولتمداری خود کوشید تا ساختار های قبلی را در هم شکند و نقش پشتونها را در امور دولت محدود سازد. از این جهت برای سوء استفاده، پشتونها را با زور نظامی از قدرت دولتی دور ساخت و جنگسالاران طرفدار خود را در قدرت نصب کرد و به چور و چپاول پرداخته ساختار های تولیدی کشور را یک سره منهدم کرده و یک دولت و جامعه مصرفی وابسته بوجود آورد. او شورا های قومی را تشکیل داده و جامعه افغانی را به احاد آن تقسیم نموده، افغانستان را به طرف یک تجزیه کشاند. و این در حالی بود که مسعود همیشه مورد مرحمت روسیه، امریکا، پاکستان، هند و ایران قرار میگرفت و دوستم متحد نزدیک مسعود مورد شفقت روسیه، ازبکستان و ترکیه قرار داشت.

با نصب شدن باند مسعود در قدرت دولتی، تضاد کشور های همسایه حاد تر گردید. پاکستان در صدد کمک به گلبدین و ایران و روسیه و هند به کمک مسعود شتافتند. چنانکه وزیر خارجه ایران آقای ولایتی به تاریخ ۲۴ اپریل ۱۹۹۲ در تقابل با پاکستان خود را حافظ حکومت مسعود دانسته و از او پشتیبانی کرد.

مسعود هیچگاهی به قول و قرار خود ایستاده نبوده، گاهی با گلبدین، زمانی با دوستم، روزی با حزب وحدت متحد می شد و بعد از چند صباحی دوباره به جان هم می افتیدند. مسعود حتی دوستان و وطنداران پنجشیری خود را در جنگ قدرت از دم تیغ کشید. مسعود قوم گرائی و قوم پرستی را مثل گلبدین دامن می زد. در حرارت های قوم

پرستی مسعود توانست تعداد زیاد از پرچمیها و ستمی ها را به دور خویش جمع نماید. چنانکه محبوب الله کوشانی را که در زمان حکومت نجیب، معاون او بود بخود پیچاند. و در سال ۲۰۰۱ در سفرش به فرانسه زمینه جلب و جذب پرچمیها و ستمیهای بیشتر را مساعد کرده و یک دسته از این جنایتکاران را در خدمت خود گرفت. دوستی مسعود با روسها چنان عمیق بود که حتی بعد از مرگ مسعود، برهان الدین ربانی تجاوز روسها و جنگ ده ساله آنها را بر ضد مردم افغانستان، جنجالهای سرحدی توصیف کرده و از گرفتن غرامات جنگی ابا ورزید و مناسبات دیرین جاسوسی با روس را عمیق تر ساخت (تصویر ۳).



**تصویر ۳:** برهان الدین ربانی و قسیم فهیم در یک ملاقات با پوتین دوستی خود را تازه کرده و از طلب غرامات جنگی صرف نظر کردند.

ناگفته نباید گذاشت که رابطه و لطف با قاتلان مردم افغانستان یعنی پرچمیها و روسها را اکثریت دوستان مسعود نیز انجام دادند، مثلاً آقای قانونی. چنان که جنازه "محمود بریالی" برادر "ببرک کارمل" را آقای یونس قانونی به شانه می کشد و از او که قاتل هزاران افغان است، به نام قهرمان یاد کرده و بر مرده اش جانگدازانه و زار زار میگریست و از خداوند میخواست، که ای کاش به عوض او خودش میمرد. بنا بر آن زیاد حیرت انگیز نیست، اگر ربانی و شورای نظار ادعای جنگ به خاطر اسلام در برابر شوروی سابق را همه روز در ظاهر به خاطر فریب مردم نجوا میکردند و در عمل در خفاء و برملا به روسها عشوه فروخته و بر مرده مزدوران روسی زار زار گریه میکنند. آقایان ربانی و مسعود در غیاب مردم طی سالهای جنگ، با روسها پیمان کرده و بارها پروتوکول امضاء نموده و قرارداد دوستی بسته بودند. در سالهای اخیر اسناد فراوانی در خصوص جاسوسی مسعود برای روسیه، امریکا و ایران از منابع معتبر جهان منتشر گردیده است.

پیش از سقوط دولت نجیب، روسها به مسعود وعده تاج و تخت کابل را داده بودند، مشروط بر آنکه زمینه خروج خلقیها و پرچمیها را از افغانستان آماده بسازد. مسعود این تعهد را از قبل پذیرفته بود و توانست به کمک دوستم و پرچمیهای چون نبی عظیمی، آصف دلاور، علومی و "رفقای" دیگر شان چون مزدک، کاویانی، بریالی و ... قدرت را غصب کند. آنگاه به پاس نمک حلالی که مسعود نسبت به روسها داشت، به عهد خود وفا کرده زمینه آنها را مساعد ساخت که خلقیها و پرچمیها با پاسپورت ها بواسطه طیاره از افغانستان فرار کرده و دارائی های عامه را که از قبل دزدیده بودند، با خود به خارج بیاورند. مسعود با این کار خود نه تنها از جنایتکاران خلقی و پرچمی که به اثر جنایات شان یک و نیم میلیون افغان به شهادت رسید و مملکت از پا در افتاد، بازخواستی نکرد، بلکه آن جنایتکاران را از خشم مردم نجات داده و زمینه فرار آنها را صمیمانه آماده ساخت. اینک هزاران تن از جنایتکاران خلقی و پرچمی و خادیسست ها در اروپا، امریکا، کانادا، استرلیا و غیره جا ها لمیده و بر "روح پر فتوح" این جنگسالار معوم اوراد میخوانند. همچنین در زمانی که مسعود در برابر حمله طالبان فرار را بر قرار ترجیح داد، جنایتکاران احزاب مخالف و همتای خویش، من جمله حکمتیار را که با هزاران راکت کابل را ویران

کرده بود، با خود به آن طرف هندوکش برد. حتی آقای مسعود به هدایت روسها به نجیب الله گفته بود، که اگر با او بیاید، امنیت او را تأمین می کند، ولی نجیب به گفته او اعتماد نکرده و به دلگرمی ملل متحد جواب رد داده بود. بنا برآن دیده میشود، که مسعود در رابطه سازش با جنایتکاران پیشقراول است.

به هر حال، بعد از گذشت سه ماه از حکومت ربانی و مسعود نوبت جنایتکار دگر یعنی گلبدین رسید. لاکن ربانی از چوکی ریاست جمهوری کنار نرفت و در نتیجه جنگ های تنظیمی در گرفت. جنگهایی که طی آن ده ها هزار نفر در کابل به شهادت رسیدند، هزاران خانه تخریب گردیده و میلیارد ها دالر ثروت مملکت به باد فنا رفت. مسعود مثل سایر جنگ سالاران در این فاجعه عظیم نقش اساسی داشته و خون هزاران انسان بیگناه را به گردن دارد.

بعد از این همه قتل و غارت که به دستور ISI پاکستان و بدست مسعود و گلبدین و باقی جنایتکاران صورت گرفت، آنگاه آقایان مسعود و حکمتیار و ایادی شان از بالای نعش قربانیان خود و خرابه های کابل گذشته به دعوت آقای "رئیس جمهور" ربانی در هوتل انترکانینتال کابل حضور به هم رسانیده و با یکدیگر "هم آغوش" گردیدند. آنگاه آقای ربانی آقای حکمتیار را در بغل کشیده خون های بیگناهان را که در همکاری با هم ریخته بودند، به خال هندوی همدیگر و از کیسه خلیفه بخشیدند. سپس آقای ربانی در کرسی ریاست جمهوری تکیه زده و استاد فرید به نیابت آقای حکمتیار به کرسی صدارت عظمای کشور نزول اجلاس فرمودند و آقای مسعود وزیر دفاع در کابینه آقای گلبدین عزت تقرر یافت. از ظلم مسعود و گلبدین و یاران شان تا این زمان در کابل که حدود دو میلیون نفر زندگی می کردند از سکنه تقریباً خالی گردیده بود. در این فاجعه کسی از ربانی - مسعود و حکمتیار نپرسید، که وقتی شما اینچنین هوای همخوابگی باهم در سر داشتید، چرا این همه انسان را به خاطر احراز یک چوکی شکسته دولتی زیر نام اسلام خواهی کشتید؟ آخر آن خون ها در دامان نا پاک مسعود، گلبدین و باقی دین فروشان به حیث لکه زنده تری، ابدالدهر باقی می ماند. مسعود و گلبدین و باقی جنگسالاران که سرک های کابل و شهرها و قریه های کشور را با خون این ملت رنگ نموده اند، اساس چنان فاجعه بزرگ را گذاشتند که تا امروز مصیبت می زاید و دامنه ظلم شان تا کنون در کشور ادامه دارد. در نهم سپتمبر ۲۰۰۱ مسعود بر اثر یک توطئه داخلی دوستان خویش به جهنم رفت و بار دگر این گفته ناصر خسرو بلخی مصداق پیدا کرد که :

حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت  
تا باز که او را بکشد، آن که ترا کشت

موسی به رهی دید یکی کشته فتاده  
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار؟

بعد از مرگ مسعود ایادی او مانند داکتر عبدالله، قسیم فهیم، قانونی و غیره در زیر طیارات بم افکن امریکائی کشور خود را فتح کرده و در نوکری امریکا شتافتند. با اینکار در نوکرمنشی مانند مسعود نه تنها در پای روسها، ایرانیها و دگر اجانب به سجده افتیدند، بلکه اینک در پای امریکائیان نیز بوسه می زنند. اگر خون هزاران باشند کابل بر دامن مسعود لکه انداخته، خون هزاران انسان دگر که از زمان تجاوز امریکا در افغانستان کشته شده اند، بدامن یاران مسعود چسبیده است. ولی همچنانکه خونهای ناحق سر انجام سرنوشت مسعود را رقم زد، دیری نخواهد پائید که خون های ناحق دگر دامن قاتلان امروزی را اعم از ایادی مسعود و طالبان بگیرد، زیرا گفته اند که:

**"خون هرگز نخسید"**